

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایات بیع کلب

عرض کردیم اجماعی که در مسئله مطرح شده است اجماع تعبیدی نیست، بلکه مدرکی است و اصالة ندارد و لذا باید روایات، که عمده مستند بحث است را بررسی کرد. در ابواب مختلف روایات مربوط به ثمن کلب مطرح شده است که به بعضی از آن روایات اشاره می کنیم.

تواتر اجمالی

نکته قابل ذکر این که شاید بتوانیم بگوییم در هر موردی که لااقل 8 الي 10 روایت در موضوعی داشته باشیم همین مقدار در تواتر اجمالی آن روایات کافی است، و بنده جایی ندیدم که تصریح به این معنا شده باشد. این مسئله در بسیاری موارد در فقه مورد استفاده است. نتیجه این می شود که اگر در موردی 15 یا 17 یا 18 حدیث داشتیم، نیاز به بررسی سندی آن روایات نباشد؛ وقتی می بینیم در موضوعی 17 حدیث با 17 سند مختلف در کتب اصلی روایی ما آمده است، همین مقدار برای ما تواتر اجمالی ایجاد می کند، یعنی علم اجمالی پیدا می کنیم که یک مضمون مشترک متیقن بین این احادیث، از امام (ع) صادر شده است.

در نتیجه دیگر در خصوص این موارد ولو یقین به ضعف سند هم داشته باشیم اما نیاز به بررسی سندی نیست، چه رسد به اینکه بگوییم در بین اینها روایت صحیح و موثق داریم که آن هم جای خود را دارد. در ما نحن فیه هم همین طور است؛ شاید در همین مقدار کمی که بنده تتبع کردم، در همین سه باب که در جلد 17 وسائل الشیعه است؛ در ابواب ما یکتسب به، باب 14 و 16 و 5، مجموعاً 16 حدیث در مورد ثمن الكلب داریم که «ثمن الكلب سحت» که به بعضی از آنها اشاره می کنم .

اولین روایت

اولین روایت روایتی است که در باب 14، باب تحریم بیع الكلاب الا کلب الصيد و کلب الماشية و الحائط ، در ص 118 وسائل الشیعه، حدیث سوم، موثق محمد بن مسلم و عبدالرحمان بن ابی عبدالله است. که سند آن؛ محمد بن الحسن باسناده عن الحسين بن سعيد سند شیخ طوسی به - حسین بن سعید، سند درستی است - عن فضالة ، که فضالة بن ایوب عضدی است که موثق است، عن ابان ، که ابان، مشترک بین دو نفر است؛ ابان بن تغلب و ابان بن عثمان هر دوی آنها ثقة هستند، عن محمد بن مسلم و عبدالرحمان عن أبي عبدالله، روایت این است: قال: ثمن الكلب الذي لا يصيد سحت ، ثمن کلبی که صید نمی کند

سحت است . ثم قال و لا بأس بثمان الهر، ثمن غربه اشكالي ندارد.

بررسی متن روایت

اینجا یک نکته وجود دارد که آیا این «لا یصید» خصوصیت دارد؟ یعنی بگوییم ما بر طبق این روایت می گوئیم ضابطه این است که کلبي که لا یصید سحت است، و این اطلاق دارد، کلب ماشیه و حائط و بستان را می گیرد و تمام اینها سحت است و فقط آن کلبي که یصید، اشکالي ندارد. و این نکته که آیا از مفهوم این روایت استفاده می کنیم که کلبي که یصید اشکالي ندارد و آیا در این بحث نیاز به این مبناي اصولي داریم که این جملات مفهوم دارد یا نیازی به بحث مفهوم نیست؟

روایت دوم

روایت دوم که حدیث اول همین باب است؛ محمد بن یعقوب، مرحوم کلینی، عن علي بن محمد بن بندار - که مرحوم آقاي خوئي در کتاب معجم رجال در جلد 12، ص 132 می فرماید مراد علي بن محمد ابی القاسم است که ثقة است، مرحوم تستري در کتاب قاموس الرجال این را قبول ندارد - عن احمد بن ابی عبدالله - که مراد همان احمد بن محمد بن خالد برقي است، عن محمد بن علي عن عبدالرحمان بن أبي هاشم عن القاسم بن الوليد العماري عن عبدالرحمان بن الأصم عن مسمع بن عبدالملك عن ابی عبدالله العامري ، در سند روایت دو نفر مجهول هستند .

یکی ابن ولید العماری و دیگری عبدالله العامري است، قال سألت ابا عبدالله(ع) عن ثمن الكلب الذي لا یصید؟ فقال: سحت و أمّا الصیود فلا بأس . از امام(ع) از ثمن کلبي که صید نمی کند سؤال کردم، فرمود سحت است، اما کلبي که صیود است فلا بأس . یک مطلبی داریم که صیود، صیغه مبالغه است، آیا در حکم دخالتی دارد یا ندارد؟ همین مقدار که در این روایت دو طرفش ذکر می شود و می گوید لا یصید سحت است و صیود اشکالي ندارد، همین بهترین شاهد است که در این بحث، ما نیازی به قاعده اصولي مفاهیم نداریم .

روایت سوم

روایت بعد، حدیث دوم این باب است، می گوید و عن عدة من اصحابنا - یعنی محمد بن یعقوب، چون در روایت اول داشت محمد بن یعقوب، وقتی به وسائل مراجعه می کنید گاهی اوقات در یک حدیثی راوی اول را ذکر می کند و به حدیث دوم که می رسد می گوید «و» این «و» یعنی راوی اول هم اینجا می آید، یعنی می شود و محمد بن یعقوب عن عدة من اصحابنا .

بحثی هم در رجال و درایه واقع شده است که «عده» کافی چه کسانی هستند ؟ «عدة» کافی دو یا سه نفر هستند که در جای خودش هم مشخص است و افراد معتبري هم هستند - عن سهل بن زياد ، که سهل بن زياد را مشهور قبول ندارد ولي ما با قرائن متعدد در بحث اجتهاد و تقلید معتبر دانستیم، عن الحسن بن علي القاساني، در وسائل مراجعه کنید نوشته است حسن بن علي القاساني، از جانب صاحب وسائل اشتباهي شده است، مراد حسن بن علي الوشاء است که از وجوه طائفه اماميه و از اصحاب امام رضا(ع) است . عن الرضا(ع) في حديث ، در ضمن یک حدیثی که فرموده: و ثمن الكلب سحت . که این حدیث، مطلق است و فرقی بین صیود و غیر صیود در اینجا نیست .

روایت چهارم

حدیث پنجم همین باب، عن محمد بن الحسن عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي بصير قال سألت أبا عبدالله (ع) عن ثمن كلب الصيد قال لا بأس بثمنه، اشكالي ندارد، والاخر لا يحل ثمنه ، این «والاخر» یعنی آن کلبی که لا یصید است.

روایت پنجم

حدیث ششم این باب که ابو بصیر نقل می کند عن ابي عبدالله (ع) في حديث ، در کلامی که پیامبر (ص) فرموده است، از جمله مطالبی که فرموده است این است که: ثمن الخمر و مهر البغي و ثمن الكلب الذي لا يصطاد من السحت ، کلبی که صید نمی کند سحت است. این روایات که خواندیم در باب 14 از ابواب ما یکتسب به بود.

روایت ششم

یک روایتی است در باب 5 از ابواب ما یکتسب به، در جلد 17، صفحه 93، عن علي بن ابراهيم عن ابيه، ابراهيم بن هاشم، عن النوفلي عن السكوني، که راجع به خود سکونی مشکلی نیست و راجع به نوفلی بحث است، امام (رض) و عده ای این روایت را معتبر می دانند، عن ابي عبدالله (ع) قال السحت ثمن الميتة و ثمن الكلب و ثمن الخمر مهر البغي و الرشوة في الحكم . امام صادق (ع) مصادیق سحت را بیان می کند؛ ثمن ميتة و كلب و خمر تا آخر.

فرمایش مرحوم امام (ره)

اینجا یک نکته ای که امام (رض) در مکاسب محرمه فرموده اند این است که آیا اینگونه روایات را هم می توانیم جزو روایات مطلقه بیاوریم و بگوییم در این روایت وقتی امام صادق (ع) می فرماید «السحت ثمن الميتة و ثمن الكلب» این هم اطلاق دارد؟ ثمن الكلب یعنی چه کلبی که صید کند یا صید نکند، آیا می توانیم در اینگونه روایات ادعای اطلاق کنیم؟ ایشان فرموده اند نمی شود ادعای اطلاق کرد و اطلاق در اینگونه روایات ممنوع است، برای اینکه در مقام بیان حکم هر کدام از این عناوین به تنهایی نیست، بلکه در صدد احصاء و شمارش اجمالی است.

می فرمایند امام صادق (ع) مصادیق سحت را می شمارد و می فرماید ثمن الخمر، ثمن الميتة و ثمن الكلب سحت است . و در مقام این است که عنوان اجمالی را ذکر کند و دیگر در مقام بیان حکم هر کدام به تنهایی نیست. فرموده اند مثلاً اگر در یک روایتی در مقام شمارش محرمات باشد، امام (ع) یا شخصی بفرماید محرمات: الكذب و الغيبة و التهمة و شروع کند به شمردن، اینجا آیا می گوئید این کذب اطلاق دارد و مطلقاً حرام است و این غیبه اطلاق دارد؟ چنین موردی در مقام اطلاق نیست، اطلاق در جایی است که خودش به تنهایی بتواند متعرض شود و در مقام بیان حکم او به تنهایی باشد و بگوییم اطلاق دارد .

لذا فرموده اند در اینگونه روایات اطلاق ندارد . یا به عنوان مثال امام (ع) بخواند واجبات را بیان کند و بگوید: الصلاة والصوم والحج و ، حال کسی بگوید این صلاة اطلاق دارد، و نگفت صلاة با سوره یا بدون سوره اصلاً اینجا اطلاق جریان ندارد، برای اینکه در مقام بیان شمارش است.

فرموده اند «لا يصح أخذ الاطلاق في هذه الموارد حتي يرجع اليه عند الشك في جزئية شيء او شرطية لاحدها.» ثمره این کلام

در اینجا ظاهر می شود که از نظر علم اصول اگر 10 روایت مطلقه هم داشته باشیم و یک روایت مقید باشد، این مقید تمام مطلقات را تقیید می زند. در اصول می گویند اگر صد عام داشته باشید و یک خاص باشد، این یک خاص تمام اینها را تخصیص می زند، ولی همین اصولیین وقتی به فقه می رسند مواردی را داریم که آنقدر روایات مطلقه فراوان بوده است که این کثرت مطلقات قرینه شده است بر اینکه یک روایت مقید که آمده آن را حمل بر استحباب کنند و با آن روایت مقید، این مطلقات را تقیید نکنند، ثمره در اینجا ظاهر می شود که اگر ما آمديم این را جزو روایات مطلقه آوردیم ثمره ای که عرض کردیم در اینجا جریان پیدا می کند. اما امام(ره) می فرمایند جزو روایات مطلقه و جزو روایات مقیده نباید بیاوریم .

روایت هفتم

در روایت دیگر که در باب 16 از جلد 17، ص 124، حدیث 6 است، از امام هشتم(ع) **سئل عن شراء المغنيه؟ قال قد تكون للرجل الجارية تلهيه و ما ثمنها الا ثمن الكلب**، می فرمایند پولی که به مغنیه و جاریه می دهند که جاریه برای مولای خود بخواند، مثل پولی است که در مقابل خرید سگ می دهند، و **ثمن الكلب سحت و السحت في النار**، ثمن کلب سحت است و سحت در آتش است . این روایاتی که در اینجا داریم.

بیان چند نکته

در اینجا نکاتی را باید مطرح کنیم. **اولین نکته** این بود که گفتیم در این روایات نیازی به اینکه بگوییم مفهوم حجیت دارد نداریم، چون در این روایت: **اولا** دو طرفش را ذکر کرده و فرموده است که ثمن کلبی که صید می کند **لا بأس** به و آنکه صید نمی کند **فيه بأس** .

ثانیا در باب مفاهیم خوانده اید که درست است که می گویند مفهوم حجیت ندارد، اما قول به عدم حجیت مفهوم به معنای عدم فائده برای ذکر این قید نیست . اگر گفتیم «**اکرم رجلا ان كان عالما**» و بعد گفتیم که برای جمله شرطیه مفهوم نیست، کسانی که می گویند جمله شرطیه مفهوم ندارد آخر الامر می گویند این «**ان كان عالما**» علت منحصره نیست، اما معنایش این نیست که وجودش کالعدم است . اگر ما فقط این روایت را داشتیم که «**ثمن الكلب الذي لا يصيد سحت**» کلبی که صید نمی کند ثمنش سحت است، اگر گفتیم اینگونه جملات هم مفهوم ندارد، معنای عدم مفهوم این است که می خواهیم بگوییم این علت منحصره نیست . اما معنای عدم مفهوم این نیست که این قید وجودش مانند نبودش است و هیچ اثری ندارد. ثالثا : در بحث مفاهیم می گویند اگر قرینه نباشد می گوییم مفهوم ندارد، اما اینجا مولا با آوردن این قید احتراز می کند و می گوید کلبی که صید می کند اشکالی ندارد، مفهومش این است که کلبی که صید نمی کند اشکال دارد .

فرق هراش با هار

نکته دوم این است که در برخی از کلمات فقها بین معلّمه و غیر معلّمه تفصیل داشتیم، و عرض کردیم که واقعیت خارجی اینطور است که سگ فی حد نفسه هراش است. بعضی از آقایان گفتند که بین هراش و هار فرق وجود دارد؛ هراش در لغت یعنی «**یتهارشون**» یعنی «**یتقاتلون**» آنکه به جان هم می افتند را می گویند هراش و مهارشه از همین است، و بگوییم که با هار فرق دارد و یک مرضی است در بعضی از سگهای هراش در بعضی از لغت ها استفاده می شود که هار و هراش یکی است و جنس سگ این است که هار است مگر اینکه معلمه شود، هراش ذات سگ است و گاهی اوقات به معنای ولگرد معنا می کنند، و

ولگرد عنوان مشير براي مهارشه و مقاتله را دارد، مگر اينكه اين را تعليم دهند. لذا در واقع خارجي سگ يا غير معلمه است يا معلمه در كلمات بعضي از فقها هم چنين اشاره اي بود اما در هيچ کدام از اين رواياتي كه تا بحال خوانديم عنوان معلمه و غير معلمه وجود ندارد . اين روايات را ملاحظه كنيد و ببينيد آيا از اين روايات مي توانيم ضابطه اي استفاده كنيم و بگوييم فرق بين معلمه و غير معلمه است نه بين صيود يا نه؟

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.